

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

متون فقه (۳)

حقوق عمومی و بین الملل

(ولایت فقیه، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر)

حسین جوان آراسته

(دانشیار پژوهشگاه حوزه و دانشگاه)

محمد جواد ارسطا

(دانشیار دانشکده گان فارابی دانشگاه تهران)

زمستان ۱۴۰۱

جوان آراسته، حسین، ۱۳۴۳ -

متون فقه (۳) حقوق عمومی و حقوق بین الملل (ولایت فقیه، امر به معروف و نهی از منکر) / حسین جوان آراسته و محمد جواد ارسطا -
قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه: ۶۵۰؛ حقوق و فقه اجتماعی: ۷۷؛ مرکز پژوهشی مؤلفه های بنیادین نظام اسلامی (مبنا) ۱۴۰۱.

بها: ۹۵,۰۰۰ تومان

ISBN: 978-600-298-442-5

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا

ولایت فقیه Wilayat al-faqih، ولایت فقیه -- احادیث Hadiths -- Wilayat al-faqih، اصول فقه شیعه -- Islamic law, Shiites
Enjoining what is good and prohibiting what is evil* جهاد Jihad، امر به معروف و نهی از منکر* Enjoining what is good and prohibiting what is evil*
امر به معروف و نهی از منکر -- احادیث Hadiths -- Enjoining what is good and prohibiting what is evil*

شناسه افزوده: ارسطا، محمد جواد، ۱۳۴۴ شناسه افزوده: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه شناسه افزوده: مرکز پژوهشی مبنا

رده بندی کنگره: BP۲۲۳/۸ رده بندی دیویی: ۲۹۷/۴۵ شماره کتاب شناسی ملی: ۹۰۵۸۰۳۱



متون فقه (۳)؛ حقوق عمومی و بین الملل (ولایت فقیه، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر)

مؤلفان: دکتر حسین جوان آراسته و دکتر محمد جواد ارسطا

ناشران: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه و مرکز پژوهشی مؤلفه های بنیادین نظام اسلامی (مبنا)

صفحه آرایشی: انتشارات مرکز پژوهشی مبنا

چاپ اول: زمستان ۱۴۰۱

تعداد: ۳۰۰ نسخه

لیتوگرافی و چاپ: سلیمان زاده

قیمت: ۹۵,۰۰۰ تومان

کلیه حقوق برای ناشران محفوظ و نقل مطالب با ذکر مأخذ بلامانع است.

قم: ابتدای شهرک پردیسان، بلوار دانشگاه، نبش میدان علوم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، تلفن: ۰۲۵-۳۲۱۱۱۱۰۰ (انتشارات) ۳۲۱۱۱۳۰۰ نمابر: ۳۲۸۰۳۰۹۰،
ص.پ. ۳۱۵۱-۳۷۱۸۵.

تهران: خ انقلاب، بین وصال و قدس، کوی اُسکو، پلاک ۴، تلفن: ۶۶۴۰۲۶۰۰

www.rihu.ac.ir info@rihu.ac.ir

http://rihu.ac.ir/fa/book فروشگاه اینترنتی:

مرکز پخش: قم، خیابان معلم، مجتمع ناشران، طبقه همکف، پلاک ۲۷، تلفن: ۰۲۵-۳۷۸۴۲۶۳۵-۶

قم: ۷۵ متری عمار یاسر، خیابان شهید قدوسی، خیابان شهید شفیعی اقدم (فرعی اول سمت چپ)، پلاک ۱۲، ساختمان غدیر، طبقه سوم

سخن ناشران

نیاز گسترده جوامع علمی حوزوی و دانشگاهی به منابع و متون درسی در رشته‌های علوم انسانی، حقیقتی انکارناپذیر است. برای رفع این نیاز، مراکز پژوهشی با توجه به محدودیت‌های موجود، می‌توانند با یاری و همکاری یکدیگر، آثار مشترکی تدوین و ارائه کنند تا افزون بر ارتقای کمی و کیفی پژوهش‌ها، از تکرار و موازی‌کاری جلوگیری شود. ازاین‌رو، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه و مرکز پژوهشی مؤلفه‌های بنیادین نظام اسلامی (مبنا) برای نیل به هدف یادشده، نخستین کار مشترک خود را با عنوان «متون فقه ۳» به جامعه علمی و دانشگاهی تقدیم می‌کنند.

این اثر به‌عنوان متن درس متون فقه ۳ در مقطع کارشناسی رشته حقوق و نیز فقه و حقوق اسلامی فراهم آمده است، هرچند تمامی علاقه‌مندان به فقه سیاسی و اجتماعی نیز می‌توانند از آن بهره‌مند شوند.

در پایان لازم می‌دانیم از مؤلفان گرامی اثر، حجت‌الاسلام والمسلمین دکتر حسین جوان‌آراسته و حجت‌الاسلام والمسلمین دکتر محمدجواد ارسطا، و نیز ارزیاب ارجمند جناب حجت‌الاسلام والمسلمین آقای سید جواد ورعی قدردانی و سپاسگزاری کنیم.

پژوهشگاه حوزه و دانشگاه

مرکز پژوهشی مؤلفه‌های بنیادین نظام اسلامی (مبنا)

فهرست

۹	پیش‌گفتار
۱۱	الفصل الاول: الولاية والإمامة
۱۲	المبحث الأول: أدلة الولاية
۱۲	۱. الأدلة العقلية:
۱۲	۱-۱. آيت الله البروجردی
۲۰	۲-۱. الامام الحمينی
۲۶	۳-۱. آيت الله المنتظری
۲۸	۲. الأدلة النقلية:
۲۸	۱-۲. الشيخ الأنصاري
۳۴	۲-۲. آقا رضا همدانی
۳۶	۳-۲. الامام الحمينی
۴۶	۴-۲. السيد كاظم الحائري
۴۸	۳. دليل الحسبة
۴۸	۱-۳. المولى احمد التراقي
۵۲	۲-۳. آيت الله النائيني
۵۲	۳-۳. آيت الله كاشف الغطاء
۵۲	۴-۳. الامام الحمينی
۵۴	۵-۳. آيت الله سيد كاظم الحائري
۵۴	۶-۳. آيت الله جواد التبريزي
۵۶	المبحث الثاني: شروط الامام والوالي
۵۶	۱. الامام الحمينی
۵۶	۲. آيت الله المنتظری
۷۰	۳. الماوردي
۷۰	۴. وهبه الزحيلي
۷۲	المبحث الثالث: كيفية تعيين الوالي و انعقاد الإمامة
۷۲	۱. مئني النخب (الانتخاب)
۷۲	۱-۱. الماوردي

٧٢	٢-١. وهبة الزحيلي
٧٤	٣-١. آيت الله المنتظري
٧٨	٢. مبني النصب (الانتصاب)
٧٨	١-٢. الشيخ المفيد (م ٤١٣)
٨٠	٢-٢. العلامة الحلي (م ٧٢٦)
٨٠	٣-٢. محمد حسن النجفي (صاحب الجواهر)
٨٠	٢-٤. سيد عبد الاعلى السبزواري
٨٢	٢-٥. الامام الخميني
٨٤	المبحث الرابع. مدى دائرة ولاية الوالي
٨٤	الف. الولاية المفيدة
٨٤	١. آيت الله خوي
٨٤	٢. آيت الله التبريزي
٨٦	ب. الولاية العامة
٨٦	١. المحقق الكركي
٨٦	٢. العلامة التراقي
٨٦	٣. الشيخ الانصاري
٨٨	٤. آيت الله السبزواري
٩٠	٥. آيت الله كاشف الغطاء
٩٠	٦. الإمام الخميني
٩٤	ج. الأحكام الولائية
٩٤	١. آيت الله الخوي
٩٤	٢. آيت الله مكارم الشيرازي
١٠٠	٣. آيت الله سبحاني
١٠٢	خاتمة في احاديث الإمامة و الولاية (مطالعه آزاد)

١٠٥	الفصل الثاني: الجهاد
١٠٦	مقدمه
١٠٨	المبحث الاول: أقسام الجهاد
١٠٨	١. الشيخ الطوسي
١٠٨	٢. الشهيد ثاني

١١٠	٣. محمد جواد مغنیه
١١٤	٤. آیت الله خامنه ای
١١٤	٥. عظیمی التستری
١١٨	المُبْحَثُ الثَّانِي. أَحْكَامُ الْجِهَادِ
١١٨	١. شهيد ثانی
١٢٤	٢. آیت الله شیرازی
١٢٦	٣. آیت الله خوئی
١٢٦	٤. آیت الله خامنه ای
١٣٠	المُبْحَثُ الثَّالِثُ. الْجِهَادُ وَ حُقُوقُ الْإِنْسَانِ
١٣٠	١. محمد مغنیه
١٣٤	٢. آیت الله شیرازی
١٣٤	٣. یوسف القرضاوی
١٣٦	٤. عظیمی التستری
١٤٦	خاتمة في احاديث الجهاد (مطالعه آزاد)

١٤٩	الفصل الثالث: الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر
١٥٠	المُبْحَثُ الاول: الامر بالمعروف في المجتمع الاسلامي
١٥٠	١. محقق حلي
١٥٠	٢. آیت الله مغنیه
١٥٢	٣. الامام الحميني
١٥٤	٤. آیت الله منتظري
١٥٤	٥. آیت الله آصفی
١٥٨	المُبْحَثُ الثاني. شروط الامر بالمعروف والنهي عن المنكر
١٥٨	١. الامام الحميني
١٦٦	٢. آیت الله النراقي
١٦٨	المُبْحَثُ الثَّالِثُ. مَرَاتِبُ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ
١٦٨	١. الامام الحميني
١٧٦	٢. آیت الله خامنه ای
١٧٨	خاتمة في أحاديث الامر بالمعروف والنهي عن المنكر (مطالعه آزاد)
١٨١	منابع و مأخذ

پیشگفتار

۱. فقه شیعه، یکی از مهم‌ترین منابع حقوق موضوعه ایران است؛ به‌گونه‌ای که بسیاری از متون قانونی از جمله قانون اساسی، قانون مدنی و قانون مجازات اسلامی مقتبس از آن می‌باشد. براین اساس و با عنایت به نقش بسزایی که آگاهی از متون فقهی در ورزیدگی هرچه بیشتر دانشجویان دارد، درس متون فقه ۳ با هدف آشنایی با متون فقه اسلامی، اصطلاحات فقهی و فتاوی فقها در ارتباط با مباحث حقوق عمومی و بین‌الملل در نظر گرفته شده است.

۲. با توجه به بازنگری صورت گرفته در دروس و سرفصل‌های رشته حقوق در دوره کارشناسی، متن حاضر مطابق سرفصل‌های جدید تدوین شده است. این متن قابلیت استفاده در رشته فقه و حقوق اسلامی را نیز دارد.

۳. متون انتخابی از منابع مختلف فقهی، گزینش و به دیدگاه فقهای اهل سنت نیز اشاره شده است. این متون شامل متون فقه سنتی و متون با عربی جدید می‌باشد.

۴. به جهت اجتناب از طرح مباحث تفصیلی، متون گزینش شده در برخی موارد، همراه با تلخیص و تمرکز بر قسمت‌های مهم‌تر و کاربردی‌تر صورت گرفته است.

۵. به جهت سهولت در قرائت و نیز درک مطالب، متون انتخابی اعراب‌گذاری شده‌اند.

۶. به دلیل سهولت در تطبیق مفردات متن عربی با ترجمه آن، از میان انواع ترجمه، ترجمه «واژه به واژه»، ملاک قرار گرفته است^۱ و نه ترجمه «آزاد و اقتباسی». البته در صورت نیاز برای گویایی بیشتر و نیز در مواردی که توضیحی ضروری به نظر می‌رسیده، مطالب افزون بر متن،

۱. این نوع ترجمه هرچند در مقایسه با ترجمه‌های آزاد، از جذابیت کمتری برخوردار است؛ اما در اسناد رسمی و نامه‌های اداری، به‌عنوان ترجمه معیار پذیرفته شده است.

داخل گروه قرار گرفته است.

۷. در پاره‌ای موارد به اصول قانون اساسی یا مواد قانونی مرتبط با متون فقهی نیز اشاره شده است تا تطبیق مباحث با حقوق موضوعه برای دانشجویان به آسانی صورت پذیرد و در نتیجه، علاقه و انگیزه دانشجویان برای مراجعه به متون فقهی، بیشتر شود.

۸. در هر سه فصل ولایت و امامت، جهاد و امر به معروف، در برخی موارد چه بسا اختلاف نظر جدی میان فقیهان وجود نداشته است؛ مانند شروط امام یا والی، تفکیک قوا، اقسام جهاد، احکام جهاد و یا مراتب امر به معروف؛ ولی تفاوت در نوع بیان آرای آنان از یک سو و لزوم اطلاع دانشجویان از میزان پشتوانه فقهی موضوع مورد بحث از سوی دیگر، توجیه مناسبی برای این تنوع و تکثر بوده است.

۹. با عنایت به عدم امکان تدریس متن تمام کتاب در یک نیمسال تحصیلی، تنوع متون فقهی گزینش شده، ظرفیت انتخاب قسمت‌هایی از آن را برای استادان گرامی ایجاد کرده است.

۱۰. در پایان هر فصل، برخی احادیث مرتبط با محورهای آن که در متون انتخابی نیامده یا به صورت ناقص آمده است، با عنوان مطالعه آزاد، آورده شده است.

محمد جواد ارسطا / حسین جوان آراسته

قم، شهریور ۱۴۰۱

الفصلُ الاولُ:

الولايةُ والإمامةُ

المبحث الأول: أدلة الولاية

أُسْتُدِلَ عَلَى وِلَايَةِ الْفَقِيهِ بِالْأَدَلَّةِ الْعَقْلِيَّةِ وَ النَّقْلِيَّةِ وَ كَذَا دَلِيلِ الْحِسْبَةِ. نُشِيرُ إِلَيْهَا بِاخْتِصَارٍ:

١. الأدلة العقلية:

١-١. آيت الله البروجردي

«إِنَّ إِنْثَبَاتَ وِلَايَةِ الْفَقِيهِ وَ بَيَانَ الصَّابِغَةِ الْكَلِّيَّةِ لِمَا يَكُونُ مِنْ شُئُونِ الْفَقِيهِ وَ مِنْ حُدُودِ وِلَايَتِهِ، يَتَوَقَّفُ عَلَى تَقْدِيمِ أُمُورٍ:

الأول: إِنَّ فِي الْاجْتِمَاعِ أُمُورًا لَا تَكُونُ مِنْ وَظَائِفِ الْأَفْرَادِ وَلَا تَرْتَبِطُ بِهِمْ، بَلْ تَكُونُ مِنَ الْأُمُورِ الْعَامَّةِ الْاجْتِمَاعِيَّةِ الَّتِي يَتَوَقَّفُ عَلَيْهَا حِفْظُ نِظَامِ الْاجْتِمَاعِ مِثْلُ الْقَضَاءِ وَ وِلَايَةِ الْغَيْبِ وَ الْقَضَرِ... وَ حِفْظِ الْإِنْتَظَامَاتِ الدَّاخِلِيَّةِ وَ سَدِّ الثُّغُورِ وَ الْأَمْرِ بِالْجِهَادِ وَ الدِّفَاعِ عِنْدَ هُجُومِ الْأَعْدَاءِ وَ نَحْوِ ذَلِكَ مِمَّا يَرْتَبِطُ بِسِيَاسَةِ الْمُدُنِ. فَلَيْسَتْ هَذِهِ الْأُمُورُ مِمَّا يَتَصَدَّى لَهَا كُلُّ أَحَدٍ بَلْ تَكُونُ مِنْ وَظَائِفِ قِيَمِ الْاجْتِمَاعِ وَ مَنْ بِيَدِهِ أَرْمَةُ الْأُمُورِ الْاجْتِمَاعِيَّةِ وَ عَلَيْهِ أَعْبَاءُ الرِّئَاسَةِ وَ الْخِلَافَةِ.

الثاني. لَا يَبْقَى شَكٌّ لِمَنْ تَتَبَعَ قَوَانِينَ الْإِسْلَامِ وَ ضَوَابِطُهُ فِي أَنَّهُ دِينَ سِيَاسِيٍّ اجْتِمَاعِيٍّ وَ لَيْسَتْ أَحْكَامُهُ مَقْصُورَةً عَلَى الْعِبَادَاتِ الْمُخْصَصَةِ الْمَشْرُوعَةِ لِتَكْمِيلِ الْأَفْرَادِ وَ تَأْمِينِ سَعَادَةِ الْآخِرَةِ، بَلْ يَكُونُ أَكْثَرُ أَحْكَامِهِ مَرْبُوطَةً بِسِيَاسَةِ الْمُدُنِ وَ تَنْظِيمِ الْاجْتِمَاعِ... وَ ذَلِكَ كَأَحْكَامِ الْمُعَامَلَاتِ وَ السِّيَاسَاتِ مِنَ الْحُدُودِ وَ الْقَصَاصِ وَ الدِّيَّاتِ وَ الْأَحْكَامِ الْقَضَائِيَّةِ الْمَشْرُوعَةِ لِفَضْلِ الْخُصُومَاتِ وَ الْأَحْكَامِ الْكَثِيرَةِ الْوَارِدَةِ لِتَأْمِينِ الْمَالِيَّاتِ الَّتِي يَتَوَقَّفُ عَلَيْهَا حِفْظُ دَوْلَةِ الْإِسْلَامِ، كَالْأَنْهَاسِ وَ الزَّكَّاتِ وَ نَحْوِهِمَا. وَ لِأَجْلِ ذَلِكَ اتَّفَقَ الْخَاصَّةُ وَ الْعَامَّةُ عَلَى أَنَّهُ يَلْزَمُ فِي مُحِيطِ الْإِسْلَامِ وَجُودُ سَائِسٍ وَ زَعِيمٍ يُدَبِّرُ أُمُورَ الْمُسْلِمِينَ بَلْ هُوَ مِنْ ضَرُورِيَّاتِ الْإِسْلَامِ...

مبحث نخست: دلایل ولایت

با دلایل عقلی و نقلی و نیز دلیل حسبیه بر ولایت فقیه استدلال شده است که به اختصار به آن‌ها اشاره می‌کنیم:

۱. دلایل عقلی^۱

۱-۱. آیت الله بروجردی

اثبات ولایت فقیه و بیان قاعده کلی مرتبط با شئون فقیه و قلمرو ولایت وی، متوقف بر بیان چند امر است:

اول: در جامعه، اموری وجود دارد که جزو وظایف افراد نیست و ارتباطی به آنان ندارد؛ بلکه امور عمومی و اجتماعی است که حفظ نظام جامعه، متوقف بر آن است؛ مانند قضاوت و ولایت نسبت به افراد غایب و قاصر (نظیر اشخاص نابالغ، سفیه و دیوانه‌ای که ولی شرعی ندارند) و... حفظ انتظامات داخلی، مرزبانی و دستور جهاد و دفاع در هنگام حمله دشمن و نظایر این‌ها که مربوط به سیاست کشورداری است؛ این‌ها اموری نیستند که هر فردی متصدی انجام آن شود؛ بلکه از وظایف سرپرست اجتماع و کسی است که زمام امور جامعه در دست او و باریاست و خلافت بر دوش اوست.

دوم: برای هرکس که قوانین و ضوابط اسلام را تتبع کند، تردیدی باقی نمی‌ماند که اسلام، دینی سیاسی - اجتماعی است و احکامش محدود به عبادات شرعی برای تکامل افراد و تأمین سعادت اخروی نیست؛ بلکه بیشتر احکام اسلام، مربوط به سیاست و مدیریت شهرها و سامان بخشی اجتماع است...؛ مانند احکام معاملات و سیاست‌ها از جمله حدود، قصاص، دیات، احکام قضایی مشروع برای حل و فصل منازعات و احکام فراوان مربوط به تأمین مالیات که حفظ دولت، متوقف بر آن‌ها می‌باشد؛ نظیر خمس، زکات و مانند آنها. به همین دلیل شیعه و سنی اتفاق نظر دارند که در جامعه اسلامی، وجود سیاست‌مدار و رهبری که امور مسلمانان را اداره کند، لازم می‌باشد؛ بلکه از ضروریات اسلام است...

۱. بسیاری از فقیهان برای اثبات ولایت فقیه به دلایل عقلی استناد کرده‌اند. به خاطر رعایت اختصار، ادله عقلی ارائه شده به وسیله برخی از آنان آورده می‌شود.

الثالث. لا يخفى أن سياسة المدين وتأمين الجهات الاجتماعية في دين الإسلام لم تكن منحازة عن الجهات الروحانية والشئون المتربوة بتبليغ الأحكام وإرشاد المسلمين، بل كانت السياسة فيه من الصدر الأول مختلطة بالديانة ومن شئونها. فكان رسول الله ﷺ بنفسه يدبر أمور المسلمين ويسوسهم ويضع إليه فضل الخوصات وينصب الحكام للولايات ويطلب منهم الأحماس والزكوات ونحوهما من الماليات. وهكذا كانت سيرة الخلفاء بعده من الراشدين وغيرهم حتى أمير المؤمنين عليه السلام، فإنه بعد ما تصدى للخلافة الظاهرية كان يقوم بأمر المسلمين، ينصب الحكام والقضاة للولايات... وهذا النخوة من الخلط بين الجهات الروحية والفوائد السياسية من خصائص دين الإسلام وإمميّاته.

الرابع. قد تلخص مما ذكرناه:

١. أن لنا حوائج اجتماعية تكون من وظائف سائس الاجتماع وقائده.
٢. وأن الديانة المقدسة الإسلامية أيضاً لم تهمل هذه الأمور بل اهتمت بها أشد الإهتمام وشرعت بلحاظها أحكاماً كثيرة وفوضت أمر إخراجها إلى سائس المسلمين.
٣. وأن سائس المسلمين في الصدر الأول لم يكن إلا نفس النبي ﷺ، ثم الخلفاء بعده وحينئذ فنقول: أنه لما كان من معتقداتنا معاشر الشيعة الإمامية أن رسول الله ﷺ، لم يهمل أمر الخلافة بل عين لها من بعده علياً عليه السلام ثم انتقلت منه إلى أولاده عشرة رسول الله ﷺ وكان تفض الباقين وتصديهم لها غضباً لحقوقهم، فلا محالة كان المرجع الحق لتلك الأمور الاجتماعية التي يبتلى بها جميع المسلمين، هو الأئمة الاثني عشر عليهم السلام وكانت من وظائفهم الخاصة مع القدرة عليها. فهذا أمر يعتقده جميع الشيعة الإمامية ولا محالة كان مركزاً في أذهان أصحاب الأئمة عليهم السلام أيضاً. كان أمثال زارة ومحمد بن مسلم من فقهاء أصحاب الأئمة وملازمهم لا يرون المرجع لهذه الأمور والمتصدي لها عن حق، إلا الأئمة أو من نصبوهم لها ولذلك كانوا يرجعون إليهم فيما يتفق لهم مهما أمكن كما يعلم ذلك برجعة أحوالهم.

سوم: پوشیده نیست که سیاست و مدیریت کشور و تأمین امور اجتماعی در اسلام، جدای از جنبه‌های روحانی و شئون مربوط به تبلیغ احکام اسلامی و ارشاد مسلمانان نیست؛ بلکه سیاست از صدر اسلام با دیانت عجین بوده و از شئون دیانت است. رسول خدا ﷺ خودش امور مسلمانان را تدبیر و سیاست می‌کرد، حل و فصل دعاوی مربوط به او بود، حاکمان مناطق را نصب می‌کرد و از آنان خمس و زکات و سایر مالیات را مطالبه می‌نمود. سیره و روش خلفای پس از او و امیر مؤمنان نیز چنین بود. علی علیه السلام پس از آنکه متصدی خلافت ظاهری گشت، به سامان بخشی امور مسلمانان اقدام می‌کرد و فرمانداران و قاضیان را برای مناطق نصب می‌کرد.... این‌گونه جمع میان جنبه‌های روحی و سیاسی از ویژگی‌ها و امتیازات دین اسلام است.

چهارم: خلاصه [و نتیجه] آنچه ذکر کردیم، عبارت است از:

۱. ما یک دسته از نیازهای اجتماعی داریم که از وظایف سیاست‌مدار و رهبر جامعه است؛
۲. دین مقدس اسلام به این نیازها بی‌توجهی نکرده است؛ بلکه بیشترین اهتمام را به آن‌ها داشته و احکام فراوانی را در مورد آن‌ها تشریع کرده و اجرای آن‌ها را به سیاست‌مدار مسلمانان تفویض کرده است؛
۳. سیاست‌مدار مسلمانان در صدر اسلام جز شخص پیامبر ﷺ و جانشینان پس از او نبوده‌اند. اکنون می‌گوییم: چون اعتقاد ما شیعیان امامیه، این است که رسول خدا ﷺ امر خلافت پس از خود را رها نکرده‌اند؛ بلکه علی علیه السلام را برای خلافت بعد از خود تعیین کرده است. سپس خلافت از علی علیه السلام به فرزندانش که عترت رسول خدا بوده‌اند، منتقل شده است و بر تن کردن جامه خلافت از سوی دیگران و تصدی آن، غصب حقوق عترت پیامبر بوده است؛ بنابراین به ناچار مرجع حق برای امور اجتماعی که مورد ابتلای همه مسلمانان است، تنها امامان دوازده‌گانه علیهم‌السلام به شمار می‌آیند و در صورت امکان و قدرت، از وظایف خاص آنان می‌باشد. این موضوعی است که تمامی شیعیان امامیه بدان معتقدند و مسلماً در اذهان اصحاب امامان نیز وجود داشته است. کسانی چون زراره و محمد بن مسلم (که از فقیهان و اصحاب امامان بوده‌اند) و همراهان آنان، مرجع و متصدی حقانی این امور را فقط ائمه علیهم‌السلام و افراد منصوب از جانب آنان می‌دانستند و به همین دلیل در آنچه برایشان روی می‌داد در صورت امکان به آنان مراجعه می‌کردند؛ چنان‌که این امر از مراجعه به احوالشان معلوم می‌شود.

إِذَا عَرَفْتَ هَذِهِ الْمُقَدِّمَاتِ فَتَقُولُ: إِنَّهُ لَمَّا كَانَ هَذِهِ الْأُمُورُ وَالْحَوَائِجُ الْاجْتِمَاعِيَّةُ مِمَّا يُبْتَلَى بِهَا الْجَمِيعُ مُدَّةَ عُمْرِهِمْ غَالِباً وَلَمْ يَكُنِ الشَّيْعَةُ فِي عَصْرِ الْأَئِمَّةِ مُتَمَكِّنِينَ مِنَ الرُّجُوعِ إِلَيْهِمْ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي جَمِيعِ الْحَالَاتِ (كَمَا يَشْهَدُ بِذَلِكَ مُضَافاً إِلَى تَفَرُّقِهِمْ فِي الْبُلْدَانِ، عَدَمُ كَوْنِ الْأَئِمَّةِ مَبْسُوطِي الْيَدِ بِحَيْثُ يُرْجَعُ إِلَيْهِمْ فِي كُلِّ وَقْتٍ لِأَيِّ حَاجَةٍ اتَّفَقَتْ) فَلَا مُحَالَةَ يَحْضُلُ لَنَا الْقَطْعُ بِأَنَّ أُمَثَالَ زُرَّارَةَ وَ مُحَمَّدَ بْنَ مُسْلِمٍ وَ غَيْرَهُمَا مِنْ خَوَاصِّ الْأَئِمَّةِ، سَأَلُوهُمْ عَمَّنْ يُرْجَعُ إِلَيْهِ فِي مِثْلِ تِلْكَ الْأُمُورِ إِذَا لَمْ يَتِمَّ كَوْنُهُمْ مِنْهُمْ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

و نَقْطَعُ أَيْضاً بِأَنَّ الْأَئِمَّةَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمْ يُهْمَلُوا هَذِهِ الْأُمُورَ الْعَامَّةَ الْبُلُوَى الَّتِي لَا يَرْضَى الشَّارِعُ بِإِهْمَالِهَا، بَلْ نَصَبُوا لَهَا مَنْ يَرْجَعُ إِلَيْهِ شَيْعَتُهُمْ إِذَا لَمْ يَتِمَّ كَوْنُهُمْ مِنْهُمْ عَلَيْهِ السَّلَامُ؛ وَلَا سَيِّمًا مَعَ عِلْمِهِمْ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِعَدَمِ تَمَكُّنِ أَغْلَبِ الشَّيْعَةِ مِنَ الرُّجُوعِ إِلَيْهِمْ بَلْ عَدَمِ تَمَكُّنِ الْجَمِيعِ فِي عَصْرِ غَيْبَتِهِمُ الَّتِي كَانُوا يُخْبِرُونَ عَنْهَا غَالِباً وَ يُهَيِّتُونَ شَيْعَتَهُمْ لَهَا.

وَ هَلْ لِأَحَدٍ أَنْ يَحْتَمِلَ أَنَّهُمْ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَهَوْا شَيْعَتَهُمْ عَنِ الرُّجُوعِ إِلَى الطَّوَاعِيتِ وَ قُضَاةِ الْجُورِ وَ مَعَ ذَلِكَ أَهْمَلُوا لَهُمْ هَذِهِ الْأُمُورَ وَ لَمْ يُعَيِّنُوا مَنْ يَرْجَعُ إِلَيْهِ الشَّيْعَةُ فِي فَضْلِ الْخُصُومَاتِ وَ التَّصَرُّفِ فِي أُمُورِ الْغَيْبِ وَ الْقُصْرِ وَ الدِّقَاقِ عَنْ حَوَازَةِ الْإِسْلَامِ وَ نَحْوِ ذَلِكَ مِنَ الْأُمُورِ الْمُهِّمَةِ الَّتِي لَا يَرْضَى الشَّارِعُ بِإِهْمَالِهَا؟

با توجه به این مقدمات می‌گوییم: چون این دسته از امور و نیازمندی‌های اجتماعی، غالباً مورد ابتلای همه در طول دوران زندگی است و از طرفی شیعیان در عصر امامان همیشه قادر به مراجعه به آنان نبوده‌اند (شاهد بر آن، افزون بر متفرق بودن شیعیان در شهرها، مبسوط الید نبودن امامان بوده؛ به گونه‌ای که مراجعه به آنان در هر زمانی برای هر امری، ممکن نبوده است). بنابراین برای ما یقین حاصل می‌شود که امثال زراره و محمد بن مسلم و دیگرانی که از خواص امامان بوده‌اند، از امامان پرسیده‌اند که در صورت عدم امکان دسترسی به آنان در این امور به چه کسی باید رجوع کرد.

همچنین یقین داریم که امامان علیهم‌السلام این امور مورد ابتلای همگان را که شارع مقدس به ترک آن‌ها راضی نیست، مهمل نگذاشته‌اند؛ بلکه در صورت عدم امکان مراجعه شیعیان به خودشان، کسانی را نصب کرده‌اند که شیعیان به آنان رجوع می‌کنند؛ به ویژه آنکه می‌دانسته‌اند بیشتر شیعیان، امکان رجوع به آنان را ندارند؛ بلکه در عصر غیبت (که از آن خبر می‌داده‌اند و شیعیان را برای آن آماده می‌ساخته‌اند) تمامی شیعیان قادر به مراجعه به امام نیستند.

آیا هیچ‌کس این احتمال را می‌دهد که امامان علیهم‌السلام که شیعیان خود را از رجوع به طاغوت‌ها و قضات جور نهی فرموده‌اند، این امور را بی‌توجه رها کرده و در ارتباط با حل و فصل منازعات و تصرف در اموال غایبان مفقود الاثر و قاصران (چون اشخاص نابالغ، سفیه و دیوانه که ولی شرعی ندارند) و دفاع از حوزه اسلام و امور مهمی که شارع راضی به تعطیل آن‌ها نیست، کسی را که باید به آن مراجعه شود، تعیین نکرده‌اند؟!

وَ كَيْفَ كَانَ، فَتَحْنُ نَقْطَعُ بِأَنَّ صَحَابَةَ الْأَئِمَّةِ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَأَلُوهُمْ عَمَّنْ يَرْجِعُ إِلَيْهِ الشَّيْعَةُ فِي تِلْكَ الْأُمُورِ مَعَ عَدَمِ التَّمَكُّنِ مِنْهُمْ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَنَّ الْأَئِمَّةَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَيْضاً أَجَابُوهُمْ بِذَلِكَ وَ نَصَبُوا لِلشَّيْعَةِ مَعَ عَدَمِ التَّمَكُّنِ مِنْهُمْ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَشْخَاصاً يَتِمَكَّنُونَ مِنْهُمْ إِذَا احْتَاجُوا، غَايَةُ الْأَمْرِ سُقُوطُ تِلْكَ الْأَسْئَلَةِ وَ الْأُجُوبَةِ مِنَ الْجَوَامِعِ الَّتِي بَأْيَدِنَا وَ لَمْ يَصِلْ إِلَيْنَا إِلَّا مَا رَوَاهُ عَنْهُمْ عُمَرُ بْنُ حَنْظَلَةَ وَ أَبُو خَدِيجَةَ. وَ إِذَا ثَبَتَ بِهَذَا الْبَيَانِ النَّصْبُ مِنْ قِبَلِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ أَنَّهُمْ لَمْ يُهْمِلُوا هَذِهِ الْأُمُورَ الْمُهِمَّةَ الَّتِي لَا يَرْضَى الشَّارِعُ بِإِهْمَالِهَا - وَ لَا سِيَّماً مَعَ إِحَاطَتِهِمْ بِخَوَائِجِ شَيْعَتِهِمْ فِي عَصْرِ الْغَيْبَةِ -، فَلَا مُحَالَةَ يَتَعَيَّنُ الْفَقِيهَ لِذَلِكَ إِذْ لَمْ يَقُلْ أَحَدٌ بِنَصْبِ غَيْرِهِ؛ فَالْأَمْرُ يَدُورُ بَيْنَ عَدَمِ النَّصْبِ وَ بَيْنَ نَصْبِ الْفَقِيهِ الْعَادِلِ وَ إِذَا ثَبَتَ بُظْلَانُ الْأَوَّلِ بِمَا ذَكَرْنَاهُ، صَارَ نَصْبُ الْفَقِيهِ مَقْطُوعاً بِهِ وَ يَصِيرُ مَقْبُولَةً ابْنِ حَنْظَلَةَ أَيْضاً مِنْ شَوَاهِدِ ذَلِكَ...

وَ بِمَا ذَكَرْنَاهُ يَظْهَرُ أَنَّ مُرَادَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِقَوْلِهِ فِي الْمَقْبُولَةِ (حَاكِماً) هُوَ الَّذِي يُرْجِعُ إِلَيْهِ فِي جَمِيعِ الْأُمُورِ الْعَامَّةِ الْاجْتِمَاعِيَةِ الَّتِي لَا تَكُونُ مِنْ وَطَائِفِ الْأَفْرَادِ وَ لَا يَرْضَى الشَّارِعُ أَيْضاً بِإِهْمَالِهَا وَ لَوْ فِي عَصْرِ الْغَيْبَةِ وَ عَدَمِ التَّمَكُّنِ مِنَ الْأَئِمَّةِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ مِنْهَا الْقَضَاءُ وَ فَضْلُ الْخُصُومَاتِ، وَ لَمْ يَرِدْ بِهِ خُصُوصُ الْقَاضِي.

وَ لَوْ سَلِمَ فَتَقُولُ إِنَّ الْمُتَرَاتِي مِنْ بَعْضِ الْأَخْبَارِ أَنَّهُ كَانَ شُغْلُ الْقَضَاءِ مُلَازِماً غُزْفاً لِتَصَدِّي سَائِرِ الْأُمُورِ الْعَامَّةِ الْبُلُوَى وَ بِالْجُمْلَةِ كَوْنُ الْفَقِيهِ الْعَادِلِ مَنْصُوباً مِنْ قِبَلِ الْأَئِمَّةِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِمِثْلِ تِلْكَ الْأُمُورِ الْعَامَّةِ الْمُهِمَّةِ الَّتِي يَبْتَلَى بِهَا الْعَامَّةُ بِمَا لَا إِشْكَالَ فِيهِ إِجْمَالاً بَعْدَ مَا بَيَّنَّاهُ وَ لَا نَحْتَاجُ فِي إِثْبَاتِهِ إِلَى مَقْبُولَةِ ابْنِ حَنْظَلَةَ، غَايَةُ الْأَمْرِ كَوْنُهَا أَيْضاً مِنَ الشَّوَاهِدِ فَتَدَبَّرْ.^١

١ . طباطبائي بروجردی، البدر الزاهر فی صلاه الجمعة و المسافر، ص ٧٣-٧٩.

در هر صورت، ما یقین داریم که اصحاب امامان عليهم السلام، از کسی که باید شیعه در این امور به آن رجوع کند (در صورت عدم امکان مراجعه به امامان) پرسیده و امامان نیز پاسخ داده‌اند و در صورت نیاز، اشخاصی را که قادر به مراجعه به آنان هستند، برای شیعیان تعیین کرده‌اند. نهایت چیزی که وجود دارد، آن است که این پرسش و پاسخ‌ها از متون حدیثی که در دست ما است، از بین رفته و به ما جز روایات منقول از عمر بن حنظله و ابو خدیجه نرسیده است. وقتی با این بیان، نصب فرد از سوی امام ثابت شد. همچنین اثبات شد که امام، این دسته از امور مهمی را که شارع راضی به غفلت از آن نیست، رها نکرده است - به‌ویژه با اشراف امامان به نیازمندی‌های شیعیان در عصر غیبت - به ناچار نصب، متعین در فقیه است؛ زیرا هیچ‌کس قائل به نصب غیر فقیه نیست؛ پس مسئله دائرمدار دو چیز است: عدم نصب هیچ‌کس از سوی امام یا نصب فقیه عادل؛ چون بطلان احتمال اول ثابت شد، نصب فقیه، قطعی است و حدیث مقبوله عمر بن حنظله نیز از شواهد این امر می‌باشد....

با آنچه ذکر کردیم روشن می‌شود که منظور حضرت از «حاکماً» در مقبوله عمر بن حنظله، کسی است که مورد مراجعه قرار می‌گیرد، در تمامی امور عمومی اجتماعی که از وظایف افراد نیست و شارع نیز راضی به رها کردن حتی در عصر غیبت نیست و امکان مراجعه به امام نیز وجود ندارد که از جمله آن قضاوت و حل و فصل دعاوی است. امام از کلمه «حاکماً» خصوص قاضی را قصد نکرده است.

حتی اگر بپذیریم که مقصود، قاضی است، آنچه از برخی اخبار به نظر می‌رسد، این است که شغل قضاوت، عرفاً ملازم و همراه با تصدی سایر امور عمومی مورد ابتلا بوده است. به هر حال نصب فقیه عادل از سوی امامان عليهم السلام برای امور عمومی مهمی که مورد ابتلای مردم است، اجمالاً بلا اشکال است و برای اثبات آن به «مقبوله ابن حنظله» نیازی نداریم. نهایت اینکه مقبوله یکی از شواهد است.

١-٢. الامام الخميني

«مَنْ نَظَرَ إِجْمَالًا إِلَى أَحْكَامِ الْإِسْلَامِ وَبَسَطَهَا فِي جَمِيعِ شُؤْنِ الْمُجْتَمَعِ مِنَ الْعِبَادِيَّاتِ الَّتِي هِيَ وَظَائِفُ بَيْنِ الْعِبَادِ وَخَالِقِهِمْ كَالصَّلَاةِ وَالْحَجِّ - وَإِنْ كَانَتْ فِيهِمَا أَيْضًا جِهَاتٌ اجْتِمَاعِيَّةٌ وَسِيَاسِيَّةٌ مَرْبُوطَةٌ بِالْحَيَاةِ وَالْمَعِيشَةِ الدُّنْيَوِيَّةِ...- وَ مِنَ الْقَوَانِينِ الْاِقْتِصَادِيَّةِ وَالْحُقُوقِيَّةِ وَالْاجْتِمَاعِيَّةِ وَالسِّيَاسِيَّةِ، لَرَأَى أَنَّ الْإِسْلَامَ لَيْسَ عِبَارَةً عَنِ الْأَحْكَامِ الْعِبَادِيَّةِ وَالْأَخْلَاقِيَّةِ فَحَسْبُ... حَتَّى يَظْهَرَ أَنَّ الْإِسْلَامَ قَامَ لِتَأْسِيسِ حُكُومَةٍ عَادِلَةٍ فِيهَا:

قَوَانِينُ مَرْبُوطَةٌ بِالمَالِيَّاتِ وَبَيْنِ الْمَالِ وَأَخَذَهَا مِنْ جَمِيعِ الطَّبَقَاتِ عَلَى نَهْجِ عَادِلٍ؛
وَقَوَانِينُ مَرْبُوطَةٌ بِالْجَزَائِيَّاتِ قِصَاصًا وَحَدًّا وَدِيَّةً؛

وَقَوَانِينُ مَرْبُوطَةٌ بِالْقَضَاءِ وَالْحُقُوقِ عَلَى نَهْجِ عَادِلٍ وَ سَهْلٍ؛

وَقَوَانِينُ مَرْبُوطَةٌ بِالْجِهَادِ وَالدِّفَاعِ وَالمُعَاهَدَاتِ بَيْنَ دَوْلَةِ الْإِسْلَامِ وَغَيْرِهَا.

فَالْإِسْلَامُ أَسَسَ حُكُومَةً لَا عَلَى نَهْجِ الْإِسْتِبْدَادِ الْمُحَكَّمِ فِيهِ رَأْيُ الْفَرْدِ وَ مَبْنِيهِ التَّنَفُّسِيَّةِ فِي الْمُجْتَمَعِ وَلَا عَلَى نَهْجِ الْمَشْرُوعَةِ أَوْ الْجُمْهُورِيَّةِ الْمُؤَسَّسَةِ عَلَى الْقَوَانِينِ الْبَشَرِيَّةِ الَّتِي تَفْرُضُ تَحْكِيمَ آراءِ جَمَاعَةٍ مِنَ الْبَشَرِ عَلَى الْمُجْتَمَعِ بَلْ حُكُومَةً تَسْتَوْجِبُ وَتَسْتَمِدُّ فِي جَمِيعِ مَجَالَاتِهَا مِنَ الْقَانُونِ الْإِلَهِيِّ وَ لَيْسَ لِأَحَدٍ مِنَ الْوُلَاةِ الْإِسْتِبْدَادُ بِرَأْيِهِ، بَلْ جَمِيعُ مَا يَجْرِي فِي الْحُكُومَةِ وَ شُؤُونُهَا وَ لَوَازِمُهَا لِأَبَدٍ وَأَنْ يَكُونَ عَلَى طَبَقِ الْقَانُونِ الْإِلَهِيِّ حَتَّى الْإِطَاعَةُ لِوَلَاةِ الْأَمْرِ.

۱-۲. امام خمینی

هرکس به احکام اسلام و گستره آن در همه شئون جامعه نظری بیفکند، از عباداتی که وظایف میان بندگان و خالق آنان است، مانند نماز و حج - هرچند در این دو نیز جنبه‌های اجتماعی و سیاسی مرتبط با زندگی و معیشت دنیوی وجود دارد - و از قوانین اقتصادی، حقوقی، اجتماعی و سیاسی، خواهد دید که اسلام فقط احکام عبادی و اخلاقی نیست...؛ حتی روشن می‌شود که اسلام اقدام به تأسیس حکومت عادلانه کرده است که در آن قوانین زیر وجود دارد:

۱. قوانین مربوط به خزانه‌داری و مالیات و گرفتن آن از همه طبقات جامعه به صورت عادلانه؛

۲. قوانین مربوط به امور کیفری نظیر قصاص، حد و دیه؛

۳. قوانین مربوط به قضاوت و حقوق به صورت عادلانه و آسان؛

۴. قوانین مربوط به جهاد و دفاع و معاهدات بین دولت اسلامی و دولت‌های دیگر.

اسلام، حکومتی را بنیان نهاده است که نه بر شیوه حکومت استبدادی است که رأی و خواسته‌های نفسانی یک فرد در جامعه حاکم است و نه بر اساس مشروطه و جمهوری است که بر پایه قوانین بشری تأسیس شده‌اند؛ حکومت‌هایی که آرای گروهی از انسان‌ها را بر جامعه تحمیل می‌کند. حکومت اسلامی، حکومتی است که در تمامی حوزه‌های آن از قانون الهی، الهام و سرچشمه می‌گیرد و هیچ‌یک از حاکمان آن حق استبداد رأی ندارند و تمامی آنچه در حکومت و امور و لوازم آن جریان دارد، حتماً باید مطابق قانون الهی باشد؛ حتی اطاعت از کسانی که ولایت امر را برعهده دارند.

و بَعْدَ مَا عَرَفْتَ ذَلِكَ نَقُولُ: إِنَّ الْأَحْكَامَ الْإِلَهِيَّةَ - سَوَاءَ الْأَحْكَامِ الْمَرْبُوطَةِ بِالنَّالِيَّاتِ أَوْ السِّيَاسِيَّاتِ أَوْ الْحُقُوقِ -، لَمْ تُنْسَخْ بَلْ تَبَقَى إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَ نَفْسُ بَقَاءِ تِلْكَ الْأَحْكَامِ يَقْضِي بِضَرُورَةٍ حُكُومَةً وَ وِلَايَةً تَضُمُّنَ حِفْظَ سِيَادَةِ الْقَانُونِ الْإِلَهِيِّ وَ تَتَكَفَّلُ بِإِجْرَائِهِ وَ لَا يُمَكِّنُ إِجْرَاءَ أَحْكَامِ اللَّهِ إِلَّا بِهَا، لِئَلَّا يَلْزَمَ الْهَرْجُ وَ الْمَرْجُ. مَعَ أَنَّ حِفْظَ النِّظَامِ مِنَ الْوَاجِبَاتِ الْأَكِيدَةِ وَ اخْتِلَالِ أُمُورِ الْمُسْلِمِينَ مِنَ الْأُمُورِ الْمُبْغُوضَةِ وَ لَا يُقَامُ بِذَا وَ لَا يُسَدُّ هَذَا إِلَّا بِوَالٍ وَ حُكُومَةٍ.

مُضَافاً إِلَى أَنَّ حِفْظَ تُغُورِ الْمُسْلِمِينَ مِنَ التَّهَاجُمِ وَ بِلَادِهِمْ مِنْ غَلْبَةِ الْمُعْتَدِينَ، وَاجِبٌ عَقْلاً وَ شَرْعاً وَ لَا يُمَكِّنُ ذَلِكَ إِلَّا بِتَشْكِيلِ الْحُكُومَةِ وَ كُلُّ ذَلِكَ مِنْ أَوْضَحِ مَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ الْمُسْلِمُونَ وَ لَا يُعْقَلُ تَرْكُ ذَلِكَ مِنَ الْحَكِيمِ الصَّانِعِ.

فَمَا هُوَ دَلِيلُ الْإِمَامَةِ بِعَيْنِهِ دَلِيلٌ عَلَى لُزُومِ الْحُكُومَةِ بَعْدَ غَيْبَةِ وَلِيِّ الْأَمْرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ رَحِمَهُ اللَّهُ الشَّرِيفُ الشَّرِيف... فَهَلْ يَغْفُلُ مِنْ حِكْمَةِ الْبَارِي الْحَكِيمِ، إِهْمَالِ الْأُمَّةِ الْإِسْلَامِيَّةِ وَ عَدَمُ تَعْيِينِ تَكْلِيفٍ لَهُمْ أَوْ يَرْضَى الْحَكِيمُ بِالْهَرْجِ وَ الْمَرْجِ وَ اخْتِلَالِ النِّظَامِ وَ لَا يَأْتِي بِشَرْعٍ قَاطِعٍ لِلْعُذْرِ لِئَلَّا تَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَيْهِ حُجَّةٌ؟!

وَ مَا ذَكَرْنَاهُ وَ إِنْ كَانَ مِنْ وَاضِحَاتِ الْعَقْلِ (فَإِنَّ لُزُومَ الْحُكُومَةِ لِبَسْطِ الْعَدَالَةِ وَ التَّعْلِيمِ وَ التَّرْبِيَةِ وَ حِفْظِ النَّظْمِ وَ رَفْعِ الظُّلْمِ وَ سَدِّ الثُّغُورِ وَ الْمَنَعَ عَنْ تَجَاوُزِ الْأَجَانِبِ، مِنْ أَوْضَحِ أَحْكَامِ الْعُقُولِ، مِنْ غَيْرِ فَرْقٍ بَيْنَ عَصْرٍِ أَوْ مَضَرٍّ أَوْ مَضَرٍّ) وَ مَعَ ذَلِكَ فَقَدْ دَلَّ عَلَيْهِ الدَّلِيلُ الشَّرْعِيُّ أَيْضاً.

پس از این مطالب می‌گوییم: احکام الهی - خواه احکام مربوط به مالیات یا سیاست یا حقوق - نسخ نشده‌اند و تا روز قیامت باقی‌اند و استمرار این احکام به خودی خود، حکم به ضرورت حکومت و ولایتی می‌کند که حفظ سیادت قانون الهی را تضمین کند و متکفل اجرای آن باشد. اجرای احکام خداوند جز به واسطه حکومت، ممکن نیست تا هرج و مرج به وجود نیاید. افزون بر آن، حفظ نظام از واجبات مؤکد و اختلال امور مسلمانان از امور نکوهیده است؛ اقدام به حفظ نظام و جلوگیری از اختلال در امور جامعه اسلامی، جز به واسطه والی و حکومت، ممکن نیست.

علاوه بر این‌ها حفظ مرزهای مسلمانان از تجاوز و شهرهایشان از تسلط متجاوزان، به حکم عقل و شرع، واجب است و این مهم جز با تشکیل حکومت ممکن نخواهد بود. تمامی این‌ها روشن‌ترین اموری هستند که مسلمانان بدان محتاج‌اند و ترک آن از صنایع حکیم معقول نیست.

بنابراین آنچه دلیل امامت است، عیناً دلیل لزوم حکومت پس از غیبت ولی امر عَلَيْهِ السَّلَام می‌باشد... آیا معقول است که خالق حکیم، امت اسلامی را رها کند و تکلیف آنان را مشخص نکند؟ آیا خالق حکیم به هرج و مرج و اختلال نظم جامعه رضایت می‌دهد و حکم شرعی را نمی‌آورد تا مانع هر عذر و بهانه‌ای باشد و برای مردم، حجتی علیه خداوند باقی نماند؟!

آنچه گفتیم از واضحات است؛ (زیرا لزوم حکومت برای گسترش عدالت و آموزش و پرورش و حفظ نظم و رفع ظلم و مرزبانی و جلوگیری از تجاوز بیگانگان از روشن‌ترین احکام عقل است؛ بدون هیچ تمایزی میان یک زمان و زمان دیگر و یک شهر و شهر دیگر). با وجود این، دلیل شرعی بر لزوم حکومت نیز وجود دارد.

فَفي «الوافي» عَقَدَ باباً «في أَنَّهُ لَيْسَ شَيْءٌ مِّمَّا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ النَّاسُ إِلَّا وَقَدْ جَاءَ فِيهِ كِتَابٌ أَوْ سُنَّةٌ» وفيهِ رَوَايَاتٌ... وَ في صَحِيحَةِ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي حَدِيثٍ إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام قَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يُخْرِجْنِي مِنَ الدُّنْيَا حَتَّى بَيَّنْتُ لِلأُمَّةِ جَمِيعَ مَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ. وَ أَيْتُهُ حَاجَةٌ كَالْحَاجَةِ إِلَى تَعْيِينِ مَنْ يُدَبِّرُ أَمْرَ الأُمَّةِ وَ يَحْفَظُ نِظَامَ بِلَادِ المُسْلِمِينَ طِيلَةَ الزَّمَانِ وَ مَدَى الدَّهْرِ فِي عَصْرِ الغَيْبَةِ مَعَ بَقَاءِ أَحْكَامِ الإِسْلَامِ الَّتِي لَا يُمكنُ بَسْطُهَا إِلَّا بِإِيدِ الْوَالِيِ المُسْلِمِينَ وَ سَائِسِ الأُمَّةِ وَ الْعِبَادِ.

وَ في «نَهجِ الْبَلَاغَةِ» فَرَضَ اللَّهُ الْإِيمَانَ تَظْهِيراً مِنَ الشِّرْكِ إِلَى أَنْ قَالَ وَ الْإِمَامَةَ نِظَاماً لِلأُمَّةِ. وَ في خُطْبَةِ الصِّدِّيقِ عليه السلام، فَفَرَضَ اللَّهُ الْإِيمَانَ تَظْهِيراً مِنَ الشِّرْكِ إِلَى أَنْ قَالَتْ وَ الطَّاعَةَ نِظَاماً لِلْمِلَّةِ وَ الْإِمَامَةَ لِمَا مِنَ الْفُرْقَةِ. إِلَى غَيْرِ ذَلِكَ مِمَّا يَدُلُّ عَلَى لُزُومِ بَقَاءِ الْوِلَايَةِ وَ الرِّئَاسَةِ الْعَامَّةِ.

ثُمَّ بَعْدَ مَا وَضَّحَ ذَلِكَ، يَبْقَى الْكَلَامُ فِي شَخْصِ الْوَالِيِ وَ لَا إِشْكَالَ عَلَى الْمَذْهَبِ الْحَقِّ فِي أَنَّ الْأَئِمَّةَ وَ الْوَلَاةَ بَعْدَ النَّبِيِّ ص سَيِّدُ الْوَصِيِّينَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ أَوْلَادُهُ الْمُعْصُومُونَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ، خَلَفُوا بَعْدَ سَلَفٍ إِلَى زَمَانِ الْغَيْبَةِ، فَهُمْ وُلَاةُ الْأَمْرِ وَ لَهُمْ مَا لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آَلِهِ وَ سَلَّمَ مِنَ الْوِلَايَةِ الْعَامَّةِ وَ الْخِلَافَةِ الْكُلِّيَّةِ الْإِلَهِيَّةِ.

أَمَّا فِي زَمَانِ الْغَيْبَةِ فَالْوِلَايَةُ وَ الْحُكُومَةُ وَإِنْ لَمْ تُجْعَلْ لِشَخْصٍ خَاصٍ، لَكِنْ يَجِبُ بِحَسَبِ الْعَقْلِ وَ الثَّقَلِ أَنْ تَبْقَى بِنَحْوِ آخَرٍ لِمَا تَقَدَّمَ مِنْ عَدَمِ إِمْكَانِ إِهْمَالِ ذَلِكَ، لِأَنَّهُمَا مِمَّا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ الْجَمَاعَةُ الْإِسْلَامِيَّةُ وَ قَدْ دَلَّتِ الْأَدِلَّةُ عَلَى عَدَمِ إِهْمَالِ مَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ النَّاسُ كَمَا تَقَدَّمَ بَعْضُهَا وَ دَلَّتْ عَلَى أَنَّ جَعْلَ الْإِمَامَةِ لِأَجْلِ لِمِ الْفُرْقَةِ وَ نِظَامِ الْمِلَّةِ وَ حِفْظِ الشَّرِيعَةِ وَ غَيْرِهَا، وَ الْعِلَّةُ مُتَحَقِّقَةٌ فِي زَمَنِ الْغَيْبَةِ، وَ مَطْلُوبِيَّةُ النِّظَامِ وَ حِفْظِ الْإِسْلَامِ مَعْلُومَةٌ لَا يَنْبَغِي لِذِي مُسْكَةٍ أَنْكَارُهَا.^١

١. موسوی خمینی، کتاب البیع، ج ٢، ص ٦١٧-٦٢٢.

در کتاب «وافی» بابی است با عنوان «هیچ چیز مورد نیاز مردم نیست؛ مگر اینکه در کتاب و سنت آمده است» و در این باب روایاتی وجود دارد.... در حدیث صحیح، محمد بن مسلم از امام صادق علیه السلام از امیر مؤمنان نقل کرده است که فرمود: سپاس خدای را که مرا از دنیا خارج نساخت تا آنکه همه آنچه را امت نیاز داشتند، بیان کردم و چه نیازی مهم‌تر از نیاز به تعیین شخصی که امور امت را تدبیر و نظام شهرهای مسلمانان را در طول زمان و پهنه روزگار در عصر غیبت، حفظ کند؟ با توجه به استمرار احکام اسلام، احکامی که بسط و گسترش آن جز به دست والی و حاکم مسلمانان ممکن نیست.

در نهج البلاغه: خداوند ایمان را برای پاک کردن از آلودگی شرک واجب کرده است تا آنجا که فرمود: و امامت را مایه انسجام امت قرار داده است. در خطبه حضرت فاطمه علیها السلام آمده است: خداوند ایمان را برای پاک کردن از آلودگی شرک واجب کرده است، تا آنجا که فرمود: و فرمانبرداری [از رهبران الهی] را برای انتظام آیین و امامت را برای جلوگیری از تفرقه، واجب فرمود و احادیث دیگری که بر لزوم استمرار ولایت و رهبری عمومی، دلالت دارند.

پس از این توضیحات، آنچه باقی می‌ماند، سخن درباره شخص والی است. بر اساس مذهب حق، تردیدی نیست که امامان و والیان پس از پیامبر، امیر مؤمنان و فرزندان معصوم ایشان، یکی پس از دیگری تا زمان غیبت می‌باشند. آنان مقام ولایت امر را دارند و همان اختیاراتی را دارند که پیامبر از ولایت عام و خلافت کلی الهی داشته است.

اما در عصر غیبت، ولایت و حکومت برای فرد خاصی قرار داده نشده است [و نصب خاص وجود ندارد] اما به حکم عقل و نقل، ولایت و حکومت به شکل دیگری لازم است تداوم یابد؛ زیرا همان‌گونه که اشاره شد، امکان واگذاشتن آن وجود ندارد؛ زیرا مسلمانان نیازمند آن هستند و دلایل پیشین دلالت داشت بر عدم جواز اهمال و واگذاری آنچه را مردم به آن نیاز دارند و اینکه جعل امامت برای جلوگیری از تفرقه و انتظام دین و حفظ شریعت و دلایل دیگر است. این دلایل و علل در زمان غیبت نیز وجود دارند و مطلوب بودن نظام و حفظ اسلام به قدری روشن است که برای هیچ عاقلی شایسته نیست که آن را انکار کند.

٣-١. آيت الله المنتظرى

إِنَّ الْعُقْلَاءَ إِذَا أَرَادُوا أَنْ يُفَوِّضُوا أَمْرًا مِنَ الْأُمُورِ إِلَى شَخْصٍ فَلَا مَحَالَةَ يُرَاعُونَ فِيهِ أُمُورًا:

الْأَوَّلُ: أَنْ يَكُونَ الشَّخْصُ الْمُفَوَّضُ إِلَيْهِ عَاقِلًا.

الثَّانِي: أَنْ يَكُونَ عَالِمًا بِكَيْفِيَّةِ الْعَمَلِ وَفُنُونِهِ.

الثَّالِثُ: أَنْ يَكُونَ قَادِرًا عَلَى إِجَادِهِ وَتَحْصِيلِهِ عَلَى مَا هُوَ حَقُّهُ.

الرَّابِعُ: أَنْ يَكُونَ أَمِينًا يُعْتَمَدُ عَلَيْهِ وَإِلَّا لَجَأَ أَنْ يَخُونَ فِي أَصْلِ الْعَمَلِ أَوْ فِي كَيْفِيَّتِهِ.

مَثَلًا إِذَا أَرَدْتُمْ أَنْ تَسْتَأْجِرُوا أَحَدًا لِإِحْدَاثِ بِنَاءٍ فَلَا مَحَالَةَ تُرَاعُونَ فِيهِ بِحُكْمِ الْفِطْرَةِ وَجُودَ هَذِهِ الشَّرَاطِطِ الْأَرْبَعَةِ. وَالْوِلَايَةُ وَإِدَارَةُ شُئُونِ الْأُمَّةِ مِنْ أَهَمِّ الْأُمُورِ وَأَعْظَمِهَا وَأَدَقِّهَا فَلَا مَحَالَةَ يُشْتَرَطُ فِي الْوَالِي بِحُكْمِ الْعَقْلِ وَالْفِطْرَةِ أَنْ يَكُونَ عَاقِلًا عَالِمًا بِالْعَمَلِ قَادِرًا عَلَيْهِ أَمِينًا يُعْتَمَدُ عَلَيْهِ.

وَإِذَا فُرِضَ أَنَّ الْمُفَوَّضِينَ لِأَمْرِ الْوِلَايَةِ إِلَى شَخْصٍ خَاصٍ يَعْتَقِدُونَ بِمَبْدَأٍ خَاصٍ وَإِيدِئُولُوجِيَّةٍ خَاصَّةٍ مُتَضَمِّنَةٍ لِقَوَانِينٍ مَخْصُوصَةٍ فِي نِظَامِ الْحَيَاةِ، وَأَرَادُوا إِدَارَةَ شُئُونِهِمُ السِّيَاسِيَّةِ عَلَى أَسَاسِ هَذَا الْمَبْدَأِ وَهَذِهِ الْمُقَرَّرَاتِ الْخَاصَّةِ، فَلَا مَحَالَةَ يَنْتَخِبُونَ لِدَلِيكَ مَنْ يَعْتَقِدُ بِهَذَا الْمَبْدَأِ وَيَطْلُعُ عَلَى مُقَرَّرَاتِهِ بَلْ يَنْتَخِبُونَ مَنْ يَكُونُ أَعْلَمَ وَأَكْثَرَ إِطْلَاعًا فَهَذَا أَمْرٌ طَبِيعِيٌّ لَا يَعْدِلُ عَنْهُ الْعُقْلَاءُ بِفِطْرَتِهِمْ وَازْتِكَازِهِمْ.

وَبِالْجُمْلَةِ اشْتِرَاطُ هَذِهِ الشَّرَاطِطِ وَاعْتِبَارُهَا فِي وَالِيِ الْمُسْلِمِينَ بِمَا هُمْ مُسْلِمُونَ، أَمْرٌ لَا يَخْتَاجُ إِلَى التَّعَبُّدِ الشَّرْعِيِّ بَلْ يُدْرِكُهُ الْإِنْسَانُ بِعَقْلِهِ وَفِطْرَتِهِ وَلَا نُرِيدُ بِ«وِلَايَةِ الْفَقِيهِ» إِلَّا هَذَا الْأَمْرَ الْفِطْرِيَّ الْإِزْتِكَازِيَّ.

وَقَدْ تَلَخَّصَ مِمَّا ذَكَرْنَا أَنَّ الْعَقْلَ يَحْكُمُ بِاعْتِبَارِ الْعَقْلِ وَالْقُدْرَةِ وَالْإِسْلَامَ وَالْعِلْمَ بَلِ الْعِلْمِيَّةِ وَالْعَدَالَةَ فِي حَاكِمِ الْإِسْلَامِ وَالْيَهِيَّةِ.»^١

١. منتظرى، دراسات فى ولاية الفقيه و فقه الدولة الإسلامية، ج١، ص ٢٧٦ - ٢٧٨.

۱-۳. آیت الله منتظری

افراد عاقل زمانی که می خواهند امری را به شخص واگذار کنند، به ناچار اموری را برای او در نظر می گیرند:

اول: شخصی که امری به او تفویض می شود عاقل باشد؛

دوم: شخص، عالم به کیفیت و فنون کار باشد؛

سوم: قادر بر انجام و تحصیل آن به صورت شایسته باشد؛

چهارم: امین و مورد اعتماد باشد. در غیر این صورت ممکن است در اصل عمل یا کیفیت آن خیانت کند.

برای مثال زمانی که می خواهید فردی را برای احداث ساختمانی به خدمت بگیرید به ناچار و به حکم فطرت وجود این شرایط چهارگانه را در نظر می گیرید. ولایت و اداره امور امت از مهم ترین، مشکل ترین و دقیق ترین امور است. بنابراین به حکم عقل و فطرت، حتماً در والی شرط می شود که عاقل، دانای به کار، قادر بر انجام آن و امین مورد اعتماد باشد.

اگر فرض شود کسانی که امر ولایت را به شخص خاصی واگذار می کنند، اعتقاد به مبنا و ایدئولوژی خاصی دارند که متضمن قوانین ویژه ای در نظام زندگی است و خواهان اداره امور سیاسی خود بر اساس این مبنا و مقررات مخصوص اند، ناگزیر برای این امر، کسی را انتخاب می کنند که به این مبنا و مطلع بر ضوابط آن معتقد باشد؛ بلکه شخص داناتر و مطلع تر را انتخاب می کنند. این موضوعی طبیعی است که اشخاص عاقل به حکم فطرت و ذهنیت خود از آن عدول نمی کنند.

در هر صورت در نظر گرفتن این شرایط و معتبر دانستن آن ها در مورد والی مسلمانان از آن جهت که مسلمان اند، امری نیست که به تعبد شرعی نیاز داشته باشد؛ بلکه انسان با عقل و فطرت خود آن را درک می کند و ما از «ولایت فقیه» جز همین امر فطری ارتکازی را قصد نمی کنیم.

خلاصه آنچه ذکر کردیم، این است که عقل به لزوم داشتن «عقل، قدرت، اسلام و علم»، بلکه اعلمیت و عدالت در حاکم و والی اسلامی حکم می کند.

٢. الأدلة النقلية

١-٢. الشيخ الأنصاري

«إِنَّ ثُبُوتَ الْإِذْنِ لِلْفَقْهَاءِ فِي الْقَضَاءِ مِمَّا لَا شَكَّ فِيهِ وَلَا يَبْعُدُ وُصُولُهُ إِلَى حَدِّ ضَرُورِيِّ الْمَذْهَبِ وَ لَعَلَّ الْأَضْلَ فِي ذَلِكَ:

مَقْبُولُهُ ابْنُ حَنْظَلَةَ: «أُنْظَرُوا إِلَى رَجُلٍ مِنْكُمْ قَدْ رَوَى حَدِيثَنَا وَ نَظَرَ فِي حَالِنَا وَ حَرَامِنَا وَ عَرَفَ أَحْكَامَنَا فَارْضُوا بِهِ حَكْمًا فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا، فَإِذَا حَكَمَ بِحُكْمِنَا فَلَمْ يُقْبَلْ مِنْهُ فَبِنَا اسْتَحَفَّ (فِي الْوَسَائِلِ فَإِنَّمَا اسْتَحَفَّ بِحُكْمِ اللَّهِ) وَ عَلَيْنَا قَدْ رَدَّ وَ الرَّادُّ عَلَيْنَا رَادٌّ عَلَى اللَّهِ.»

وَ قَوْلُهُ فِي مَشْهُورَةِ أَبِي خَدِيجَةَ: «أُنْظَرُوا إِلَى رَجُلٍ مِنْكُمْ يَعْلَمُ شَيْئًا مِنْ قَضَايَانَا فَاجْعَلُوهُ بَيْنَكُمْ قَاضِيًا فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ قَاضِيًا فَتَحَاكَمُوا إِلَيْهِ.»

٢. دلایل نقلی

١-٢. شیخ انصاری

تردیدی در ثبوت اذن برای فقیهان در قضاوت نیست و بعید نیست ثبوت آن از ضروریات مذهب باشد و شاید اصل در این رابطه، احادیث زیر باشد:

مقبوله عمر بن حنظله^۱ «... به مردی از شیعیان بنگرید که حدیث ما را روایت می‌کند و اهل نظر در حلال و حرام و آشنای به احکام ما می‌باشد. در این صورت به حکمیت او راضی شوید؛ زیرا من او را بر شما حاکم قرار دادم. پس در صورتی که مطابق فرمان ما حکم کرد و [یکی از دو طرف] از او نپذیرفت، ما را سبک شمرده (در نقل وسائل الشیعه این‌گونه است: بی‌گمان حکم خدا را سبک شمرده است) و سخن ما را رد کرده و هر که ما را رد کند، خدا را رد کرده و این عمل در حدّ شرک به خداوند است.

و سخن امام در مشهوره ابو خدیجه^۲: ببینید چه کسی از خود شما با برخی از احکام و داوری‌های ما آشناست، همان شخص را میان خود قاضی قرار دهید؛ زیرا من او را قاضی شما قرار داده‌ام، پس برای داوری میان خود نزد او روید.

۱. در سند این حدیث برخی ابهامات در مورد محمد بن عیسی، داوود بن حصین و عمر بن حنظله وجود دارد؛ اما عموم حدیث شناسان آن را تلقی به قبول کرده‌اند؛ از این رو نزد آنان به «مقبوله»، معروف شده است. متن کامل حدیث را که کلینی در اصول کافی، ج ۱، کتاب فضل العلم، باب اختلاف الحدیث، ص ۶۷، حدیث ۱۰ آورده است، در روایت مورد استناد امام خمینی در صفحات آینده آمده است.

۲. متن حدیث چنین است: عن أبي خديجة قال: بعثني أبو عبد الله (ع) إلى أصحابنا فقال: قُلْ لَهُمْ: إِيَّاكُمْ إِذَا وَقَعَتْ بَيْنَكُمْ خُصُومَةٌ أَوْ تَدَارَتْ فِي شَيْءٍ مِنَ الْأَخْذِ وَالْعَطَاءِ أَنْ تَتَحَاكَمُوا إِلَى أَحَدٍ مِنْ هَؤُلَاءِ الْفُسَّاقِ. إَجْعَلُوا بَيْنَكُمْ رَجُلًا مِمَّنْ قَدْ عَرَفَ حَالَئَنَا وَحَرَائِمَنَا؛ فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ قَاضِيًا. وَإِيَّاكُمْ أَنْ يُخَاصِمَ بَعْضُكُمْ بَعْضًا إِلَى السُّلْطَانِ الْجَائِرِ (طوسی، تهذیب الاحکام، ج ۶، باب من الزیادات فی القضا یا والاحکام، ص ۳۰۳، حدیث ۵۳).

وَقَوْلُهُ عليه السلام فِي التَّوْقِيعِ الرَّفِيعِ الصَّادِرِ فِي أَجْوَبَةِ مَسَائِلِ إِسْحَاقَ بْنِ يَعْقُوبَ الْمَرْزُوقِيِّ فِي كِتَابِ
الْغَيْبَةِ وَكَمَالِ الدِّينِ وَالاِخْتِجَاجِ وَفِيهِ: «وَأَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رُؤَاةِ حَدِيثِنَا
فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَأَنَا حُجَّةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ».

ثُمَّ إِنَّ الظَّاهِرَ مِنَ الرِّوَايَاتِ الْمُتَقَدِّمَةِ نَفُوذُ حُكْمِ الْفَقِيهِ فِي جَمِيعِ خُصُوصِيَّاتِ الْأَحْكَامِ الشَّرْعِيَّةِ وَ
فِي مَوْضُوعَاتِهَا الْخَاصَّةِ بِالنِّسْبَةِ إِلَى تَرْتُّبِ الْأَحْكَامِ عَلَيْهَا، لِأَنَّ الْمُتَبَادِرَ عَرَفًا مِنْ لَفْظِ «الْحَاكِمِ»
هُوَ الْمُتَسَلِّطُ عَلَى الْإِطْلَاقِ فَهُوَ نَظِيرُ قَوْلِ السُّلْطَانِ لِأَهْلِ بَلَدَةٍ: جَعَلْتُ فُلَانًا حَاكِمًا عَلَيْكُمْ،
حَيْثُ يُفْهَمُ مِنْهُ تَسَلُّطُهُ عَلَى الرَّعِيَّةِ فِي جَمِيعِ مَا لَهُ دَخَلَ فِي أَوَامِرِ السُّلْطَانِ جُزْئِيًّا أَوْ كُلِّيًّا.

وَيُؤَيِّدُهُ الْعُدُولُ عَنْ لَفْظِ «الْحَكْمِ» إِلَى «الْحَاكِمِ» مَعَ أَنَّ الْأَنْسَبَ بِالسِّيَاقِ - حَيْثُ قَالَ فَارْضُوا
بِهِ حَكَمًا - أَنْ يَقُولَ: فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَكَمًا. وَكَذَا الْمُتَبَادِرُ مِنْ لَفْظِ «الْقَاضِي» عَرَفًا، مَنْ
يُرْجَعُ إِلَيْهِ وَيَنْفُذُ حُكْمُهُ وَإِلْزَامُهُ فِي جَمِيعِ الْحَوَادِثِ الشَّرْعِيَّةِ كَمَا هُوَ مَعْلُومٌ مِنْ حَالِ الْقَضَاةِ
سَيِّمًا الْمُتَوَجُّدِينَ فِي أَغْصَارِ الْأُمَّةِ عليه السلام مِنْ قَضَاةِ الْجُورِ. وَمِنْهُ يَظْهَرُ كَوْنُ الْفَقِيهِ مَرْجَعًا فِي
الْأُمُورِ الْعَامَّةِ مِثْلَ الْمُتَوَفَّاتِ وَأَمْوَالِ الْيَتَامَى وَالمُجَانِينَ وَالْغَيْبِ، لِأَنَّ هَذَا كُلُّهُ مِنْ وَظِيفَةِ
الْقَاضِي عَرَفًا.